



دین مداری ناصر خسرو و مولوی در تقابل با دگراندیشان

سعیده پورنصیری بزنجانی

۱- کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور کرمان

چکیده

ناصر خسرو و مولوی دو شاعر معروف ایرانی، که در قرن پنجم و هفتم، دوران پر تلاطم در سیاست و مذهب ایران زیسته اند. قرن پنجم هجری با تسلط ترکان غزنوی بر ناحیه خراسان، اوضاع آشفته ای بر مملکت حاکم است و اختلاف مذاهب نیز در این میان بیداد می کند. ناصر خسرو که بر مذهب باطنی است، به جهت سیاسی بودن این فرقه مبعوض خلیفه و در تبعید به سر می برد و پیوسته به لعن و طعن مخالفان مشغول است. قرن هفتم نیز دوره حمله و استقرار مغول در ایران می باشد که قتل و غارت‌های بی شمار آنان موجبات افسردگی ملت را فراهم نموده و اکثر مردم را به کنج عزلت برده و بسیاری به تصوف و عرفان پناه برده اند. مولوی در این دوران با سرودن مثنوی بدون اتکا به فرقه ای خاص، به طور کلی دگراندیشان را به واسطه تمثیل و حکایات مورد نقد قرار می دهد و به آن جنبه تعلیمی و عرفانی می بخشد و در دیوان شمس و همدر مثنوی با تکیه بر عشق و وحدت، وجود همه مذاهب را برگرفته از یک آبشخور می داند و اختلاف آنها را ناشی از ناآگاهی و خامی می شناسد. در این پژوهش با هدف شناخت نوع تعامل این دو شاعر با دگراندیشان، دیوان ناصر خسرو و مثنوی و دیوان شمس مولوی بررسی گردید و نتیجه گرفته شد که نگاه ناصر خسرو فردی بوده و فرقه ناصبی را که دشمن ترین فرقه می شناسد، به تناوب نام برده و فرق دیگر را نیز با بسامدی کمتر مورد طعن قرار داده؛ اما نگاه مولوی کلی است و اغلب کلیت مردم ناآگاه را مورد خطاب قرار داده و از نادانی آنها درباره مبدأ موجودات و شناخت خدا، گلایه کرده است و کمتر پیش می آید که فرقه ای خاص را نام ببرد. به طور کلی زبان مولوی عقیف تر و نرم تر از ناصر خسرو است. **واژگان کلیدی:** ناصر خسرو، مولوی، باطنیان، دگراندیشان